

## اژدهای در بند\*

از میان روایات متعددی که در اساطیر ایرانی از افسانهٔ اژدها کشی پهلوانان وجود دارد، داستان معروف فریدون و ضحاک مهمترین و مفصلترین آنهاست. این افسانه که در اوستا بصورتی مجمل و در متون مذهبی زردشتی متأخر اندکی مفصلتر از آن یاد شده در حماسهٔ ملی ایران بصورتی کامل و مفصل درآمده است. نام پهلوان اصلی این داستان در حماسهٔ ملی «فریدون» و در اوستا «*thraétaona - Athwya*» است که یک شخصیت اسطوره‌ای مشترک هند و ایرانی محسوب می‌شود. همتای هندی فریدون «*Fritá - Aptya*» نام دارد که بصورت یک «یل‌ایزد» در اساطیر هندی ظاهر شده و «اندرا» را در کشتن «*Vrtra*» یاری می‌دهد. همین یل‌ایزد در سرودهای ودایی بخاطر کشتن اژدهای سه سر و شش چشم و هزارچهره که پسر «*Tvastar*» بوده، مورد تحسین و ستایش قرار گرفته است.

در اوستا این موجود اهریمنی «*Azi Dahàka*» نامیده شده و همین نام است که بعدها تحول یافته و بصورت‌های «*Azdahág*» (اژدهاک) یا «*Azdahà*» (اژدها) در بسیاری از زبانهای ایرانی باقی مانده است. مطابق روایت اوستایی این هیولای مهیب، اژدهایی سه سر و شش چشم و دارندهٔ هزار مکر تصویر شده و پرگردترین موجود دیوانهای است که اهریمن وی را برای زیان گیتی آفریده است تا جهان استومند را برهم زده و آفرینش نیک اهورایی را نابود کند.

در حماسهٔ ملی ایران، اژدهاک بصورت جباری ترسناک و پر هیبت بنام «ضحاک» درآمده است. ضحاک که در این روایات غاصبی از تژاد تازی انگاشته شده است، جمشید را که شاه فرهمند و شکوهمند دوران طلایی ایران است از میان می‌برد و خود بجای او برمسند فرمانروایی هر هفت کشور می‌نشیند. مدت فرمانروایی ضحاک هزار سال است و او درین سالهای بس طولانی بنا به اغوا و سگالش اهریمن تمامی کوشش خود را برای ویرانی و خرابی جهان بکار می‌برد. در حماسهٔ ملی، ضحاک درین نقش فرمانروایی خود نیز همچنان ویژگیها و شکل و شمایل «اژدهاقتس» خویش را حفظ کرده است. زیرا مطابق این روایات دو مار از دو شاخهٔ او روییده‌اند که می‌باید هر روز مغز دو مرد به آنها خورانیده شود تا هر سه باهم بیارامند.

\* مقاله حاضر ترجمه و صورت مهذب سخنرانی نگارنده تحت عنوان:

«*Azidahák Fettered*» است که در شهریور ماه سال ۱۳۶۵ در سی و دومین کنفرانس بین‌المللی مطالعات آسیایی و شمال آفریقا، در شهر هامبورگ ارائه شد.  
بر روی حروف z و [c و s] می‌ایست یک علامت بشکل v قرار می‌گرفت و متأسفانه چاپخانه آنها را نداشت و به‌جای e معکوس e گذاشته شد. آینده

بنابر مندرجات اوستا، "thraétaona" (فریدون) پسر خاندان آبتین، در ورونای چهارگوشه زاده شده و در برومندی به پیشگاه ایزدانی چون: وای، اشی، اردویسور اناهید و درواسپ هدایایی تقدیم می‌کند تا آن ایزدان بدو این آیفت را ارزانی بدارند که بر اژدهاک غلبه کرده و دو زن او یعنی «ارنواز» و «شهرناز»<sup>۱</sup> را که در اوستا بصورت دو بانوی دارای زیباترین اندامها برای فرزند زادن و بهترین کدبانوان برای خانه‌داری توصیف شده‌اند از او بگیرد. البته از نحوه جدال این دو و نیز از چگونگی پیروزی فریدون بر اژدهاک در اوستا سخنی نرفته است و از طریق روایت حماسی است که ما براین تفصیلات دست می‌یابیم.

در روایات حماسی آمده است که آبتین پدر فریدون بدست ضحاک مار دوش کشته می‌شود و مادر فریدون او را از شهر بدر برده و گاوی شکفت بنام «برمایون» یا «پرمایه»<sup>۲</sup> او را دور از چشم مردمان با شیر خود می‌پروراند. فریدون که فرشاهی جمشید بدو پیوسته زمانی که بسن رشادت و بلوغ می‌رسد به کین‌خواهی پدر و نیز بقصد رها کردن شهرناز و ارنواز، خواهران جمشید از چنگ ضحاک که پس از شکست و قتل برادرشان در اختیار او قرار گرفته بودند و همچنین برای نجات جهان از ویرانگری ضحاک از کوه البرز فرود می‌آید. فریدون پس از گشودن کاخ جادویی<sup>۳</sup> ضحاک و نجات آن بانوان، سرانجام با گرز گاوسار مشهور خود بدضحاک حمله کرده و بر او چیره می‌شود ولی بنا بفرمانی که ایزد سروش<sup>۴</sup> از سوی خداوند بدو می‌رساند او شاه اژدهافش را نمی‌کشد بلکه ویرا با کمندی که از چرم شیر ساخته بود و حتی پیل ژبان نیز نمی‌توانست آنها بکشاید بسته و او را به کوه دماوند می‌برد و در غاری تنگ یا مسمارهای گران بضمخه‌ها می‌آویزد تا همواره در رنج و خون دل خوردن باقی بماند.

مطابق افسانه ضحاک در آنجا همچنان بسته و در بند تا پایان جهان خواهد ماند و سرانجام در آخرالزمان از برای اینکه دوباره جهان را به ویرانی بکشد زنجیرهای خود را می‌گسلد ولی بالاخره بدست گرشاسب که یکی دیگر از پهلوانان اژدها اوژن ایرانی

۱- این دو نام در اوستا، در یشت پنجم و هفدهم به ترتیب: *Sanghavaci* , *Aranaváci* آمده است.

۲- در اوستا، یشت هفدهم بند ۵۵ نام - *Barémáyaona* آمده که احتمالاً اشاره به نام گاو برمایون است که در روایات حماسی نام برده شده است.

۳- نام این محل بصورت‌های «کنگ دژ هوخت»، «دژ هوخت»، «دشی‌حت» و «دسی‌هوت» در شاهنامه و مجمل‌التواریخ و سنی ملوک‌الارض والانبیاء آمده است. حمزه اصفهانی (سنی ملوک الارض، ص ۲۴) و طبری (ج ۱، ص ۲۵۵) قصر دیگر ضحاک را به ترتیب بنام «کلنگ دیس» و «حصن زرنج» یاد کرده‌اند. قس. اوستایی "Kvirinta"، بندهنش "Klung dušít"

۴- مزین گفت کو را نیامد زمان  
بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ  
نیاید برش خویش و پیوند او  
کمندی بیاراست از چرم شیر  
که نگشاید آن بند پیل ژبان

۴- بیامد سروش خجسته دمان  
همیدون شکسته بینش چوسنگ  
بکوه اندرون به بود بند او  
فریدون چو بشنید ناسود دیر  
بندنی بیستش دو دست و میان

است کشته می‌شود.

همچنانکه پیش ازین یادآور شدیم، در اوستا دربارهٔ تفصیل مذکور و نحوهٔ پیروزی فریدون و عاقبت کار ضحاک سخنی بمیان نیامده است. تنها در فقره‌ای نسبتاً متأخر، جایی که ازین اسطوره بعنوان یکی از رویدادهای پیشین یاد می‌شود، برای توصیف کردن پیروزی فریدون بر اژدهاک افعال و یا کلمات دیگری که از ریشهٔ "gan-" (زدن) مشتق شده‌اند، بکار رفته است. بارتولومه در لغت‌نامهٔ مشهور خود «فرهنگ واژگان زبانهای ایرانی باستان» برای این ریشه معانی زیر را برشمرده است: Toten, Treffen, Schlagen, Schlagen in militeraishen sinn, Verletzen محقق مذکور که آگاهی و دانش عمیق و وسیع او از زبان اوستایی مورد تصدیق همگان و غیر قابل تردید است، افعال مشتق از ریشهٔ "gan-" را که در توصیف پیروزی فریدون بر ضحاک در اوستا بکار رفته‌اند، در معنی و مفهوم «غلبه کردن و چیره شدن» گرفته است. از اینرو برطبق نظریهٔ بارتولومه وقتی در اوستا آمده است: thraétaona- "janat azim dahákem" (فریدون اژدها را زد) بدین معنی است که او برضحاک چیره شد.

ولی برخی از محققان از جمله: دارمستتر، لومل و هرتسفلد این فعل را در مفهوم دیگری یعنی: «کشتن» گرفته‌اند و بر اثر همین تعبیر روایت باصطلاح «اوستایی» این افسانه بوجود آمده است که مطابق آن بنا به شواهد اوستایی فریدون اژدهاک را کشته است. و این چنین است که در پی پیدایش این روایت جدید که بر اثر تعبیر خاص محققان نام برده ناشی شده، مشکل و مسأله‌ای در زمینهٔ مطالعات حماسی ایران پدیدار شده است که عبارتست از ناهمگونی و اختلاف فاحشی که بین این روایت و روایت حماسی آن چشم می‌خورد.

البته باید یادآور شد که در یکی از نسکهای اوستا که اینک در دست نیست موسوم به «سوتگرنسک»، فریدون بر آن بود که اژدها را کشته و کار او را یکسره کند. ولی مطابق نسک مذکور که خلاصهٔ آن در کتاب «دینکرد» آمده است، اهورامزدا او را ازین کار بازداشت و بدو گفت: «تو نباید اژدهاک را بکشی، زیرا اگر اژدهاک را بکشی، وی تمام روی زمین را پراز خرفستران (ماران و غوکان و گزدم‌ها و مارمولکها) خواهد

۵- قس. ابیات زیر در شاهنامه:

همی خواست کارد سرش را نکون  
بخوبی یکی راز گفش بگوش  
بیر هم چنان تازیان بی‌گروه  
بکوه دماوند کردش به بند  
نگه کرد غاری بنش ناپدید  
بجایی که مغزش نبود اندر آن  
بدان تا بماند بسختی دراز  
وزو خسون دل بر زمین ریخته

همی راند او را بکوه اندرون  
بیامد هم آنکه خجسته سروش  
که این بسته را تا دماوند کوه  
بیاورد ضحاک را چون نوند  
بکوه اندرون تنگ جایش گزید  
بیاورد مسارهای گران  
فرو بست دستش بر آن کوه باز  
بستش بر آنگونه آویخته

کرد». این چنین است خطاب اهورامزدا به فریدون. اما بدیهی است که برخی از محققان جدید سخن اهورامزدا را باور ندارند و درصدد تفسیر و تأویل برآمده‌اند تا اینکه اختلاف مشهود بین دو روایت این افسانه را بنحوی توجیه نمایند. دارمستر که «اژدها» را در مفهوم «دیو طوفان» می‌انگارد، در تألیف خود موسوم به «اهرمزد و اهریمن» می‌نویسد:

6 "En effet, le démon de l'orage ne meurt pas, ne peut pas mourir." ولی هر تسفلد، در این مورد با وی هم رأی نیست و معتقد است که فریدون اژدهاک را کشته و روایت کشتن ضحاک در اوستا قدیمی‌تر از داستان به‌بند کشیدن او توسط فریدون می‌باشد. ۷ در سالهای اخیر خانم پرفسور بویس که دو جلد از تألیفاتش درباره تاریخ دیانت زردشتی منتشر شده، نیز به‌تقدم روایت کشته شدن ضحاک نسبت به دربند بودن او معتقد است. این محقق همچنین کوشیده تا برای چگونگی بوجود آمدن این دو روایت توجیهی ارائه نماید. بعقیده او چون مطابق باورهای زردشتی در آخرالزمان تمامی نیروهای شر و آفریدگان اهریمنی بار دیگر گرد می‌آیند تا در نبرد نهائی با نیروها و آفریدگان اهورایی هم‌آوردی نمایند و برای همیشه شکست خورده و نابود شوند، روایت دربند بودن اژدهاک برای تطبیق با این اعتقاد در دورانهائی متأخر بوسیلهٔ موبدان زردشتی ساخته و پرداخته شده است. ۸ محقق مذکور پس از این اظهار نظر نتیجه‌گیری می‌کند که وجود هرگونه پیوندی بین اسطورهٔ ایرانی «ضحاک دربند» با افسانهٔ شمالی «لوکی دربند» غیر محتمل می‌نماید و نمیتوان این افسانه‌ها را از یک اصل مشترک هند و اروپایی دانست.

بنظر من نمیتوان آراء آن دسته از محققانی را که قدمت روایت مربوط به کشته شدن ضحاک و معمول و متأخر بودن روایت دیگر (به‌بند کشیدن ضحاک که در حماسه به‌تفصیل آمده است) را مطرح کرده‌اند، پذیرفت. بنابه دلایل زیر:

نخست اینکه، گمان نمی‌رود که در واقع آنچنانکه ادعا شده دو روایت متفاوت ازین افسانه موجود باشد. زیرا که عمل پهلوانی فریدون در بخشهای کهن و اصیل اوستایی آشکارا با عباراتی که حاکی از مفهوم «پیروزی» و «غلبه» بر اژدها می‌باشد توصیف شده است. در آبان یشت آمده است که فریدون به‌درگاه ایزد ناهید نیایش می‌کند و از وی خواهد که: «... این کامیابی را بمن ده ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به اژدهاک سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار چستی و چالاکی دارنده ظفریابم. باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است. باین خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن بصد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دو زنش را برابیم. هر دو را، شهرناز و ارنواز را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین

۶- «در واقع، دیو طوفان نمی‌میرد و نمی‌تواند بمیرد» ر ک:

James Darmesteter, Ormazd et Ahriman, 1871, P. 107.

7- Herzfeld, Archaeologische Mitteilungen aus Iran, I, P. 147.

8- M. Boyce, AHZ. I, p. 283.

بدن می‌باشند. هر دو را که از برای خانه‌داری برانزنده هستند<sup>۹</sup> نظیر این عبارت در درواسب یشت، رام یشت، ارت یشت و زامیاد یشت نیز تکرار شده است. و اما در مورد فقرات دیگری که در آنها برای توصیف چیرگی فریدون بر ضحاک فعل "Janat" به کار رفته، من نیز به پیروی از بارتولومه برآنم که فعل مذکور در همان معنی اصلی "gan-" که از آن مشتق شده یعنی (زدن و شکستن) استعمال شده است. همچنانکه معنی و مفهوم اصلی ریشه مذکور در اصطلاح مشهور اوستایی "Verêthraghna" (پیروزی) نیز حفظ شده است. این کلمه که جزء اول آن یعنی "Verethra" مقاومت و ایستادگی معنی می‌دهد، همچنانکه بنویست در تحقیق جالب خود<sup>۱۰</sup> ثابت کرده در مفهوم «کشتن مقاومت» نیست بلکه در اصل توان غلبه و شکستن مقاومت و ایستادگی معنی می‌دهد که بعدها در مفهوم «پیروزی» بکار برده شده است.

ثانیاً، حتی اگر قبول کنیم در بخشهایی از اوستا آمده است که فریدون ضحاک را کشت، این فقط می‌تواند بدان معنی باشد که ازین افسانه دو روایت وجود داشته ولیکن ثابت نمی‌کند که ازین دو روایت کدامیک اصیل‌تر و قدیمی‌تر بوده است. ازینرو دعوی اینکه از دو روایت مذکور آنکه از کشتن اژدها حکایت می‌کند قدیمتر است ادعایی است که نیاز به اثبات دارد. زیرا بخشهایی از اوستا که ادعا شده ضمن آنها به کشته شدن اژدها اشاره زفته تنها بخشی از شواهد اوستایی را تشکیل می‌دهند و در بخش دیگری از گواهیهای اوستایی یعنی فقرات قدیمی‌تری که ضمن آنها افسانه فریدون بصورت مشروح‌تری بیان شده هیچگونه اشاره‌ای به کشته شدن ضحاک بدست فریدون بچشم نمی‌خورد.

گذشته ازین، نباید فراموش کرد که درین زمینه گواه و شاهد مهم و مستقل دیگری نیز وجود دارد و آن عبارتست از سنت‌های حماسی ایران. اگر کشتن اژدها صورت قدیمتر و اصلی‌تر این اسطوره می‌بود، انتظار می‌رفت که آن صورت اصلی و یا دست‌کم نشانه‌هایی از آن در روایت حماسی این افسانه نیز باقی می‌ماند. درحالیکه قضیه درست برعکس است و در سنت‌های حماسی تنها از بهند کشیدن ضحاک سخن رفته است. چنانکه دیدیم ادعا شده که اسطوره ایرانی «ضحاک دربند» از تأملات و تفکرات کلامی موبدان زردشتی در زمانهای متأخر زاییده شده است. اگر چنین باشد باید پرسید که چگونه این اسطوره وارد حماسه ملی ایران شده است؟ و چرا سرایندگان و خنیاگران ایرانی این اختراع برساخته مغان را پذیرفتند؟ اگر بپذیریم که اسطوره «اژدهای دربند» از ابداعات و برساخته‌های ذهنی مغان است و یا اینکه تحت تأثیر تصورات و معتقدات آنان درباره مسائل مربوط به آخر زمان ساخته و پرداخته شده، چگونه است که مهمترین و حساسترین قسمت این اسطوره یعنی کشتن نهائی اژدها جنبه کاملاً غیر زردشتی دارد؟ زیرا قاعدتاً می‌بایست روحانیون زردشتی کشتن اژدها را که عمل قهرمانی

۹- ابراهیم پورداو، یشتها، ج ۱، ص ۲۴۹.

مهمی است و در پایان جهان صورت خواهد گرفت به موعود زردشتی یعنی سوشیانت و یا دست کم به یکی از پهلوانان مورد پسند خود مثل پشوتن یا اسفندیار نسبت می‌دادند. در حالیکه چنین نیست. مطابق افسانه پهلوان نامداری که در آخر زمان اژدها را می‌کشد کسی نیست جز گرشاسب و گرشاسب همان پهلوانی است که همین مغان زردشتی متأخر او را به عنوان کافری خیره‌سر و ملعون شناخته و وی را به عذاب جاودانه جهنم محکوم کرده بودند.<sup>۱۱</sup>

بعقیده من طرحی که بر مبنای آن اسطوره ایرانی اژدهای در بند ساخته و پرداخته شده، آنچنانکه خانم بویس ادعا کرده است، پنداشتی نیست که زائیده تأویلات و نظر پردازیهای موبدانه مغان متأخر زردشتی باشد. بلکه یکی از اصول معتقدات دیرین ایرانی است درباره رستاخیز و پایان کار جهان. اصل مذکور که احتمالاً ریشه هند و اروپایی دارد عبارتست از اعتقاد به نمیرایی پهلوان ناجی و همال او تا روز قیامت.

بازتاب این اعتقاد باستانی را در افسانه ارمنی مربوط به شاه «آرتاوازد» (Artavazd) نیز می‌توان باز یافت. بنا به روایت سنتی ارمنی که توسط موسی خورنی، از نیک و دیگران گزارش شده،<sup>۱۲</sup> «آرتاوازد» که شخصیتی نیمه افسانه‌ای است در غاری زندانی است و با بندهای آهنین بزنجیر کشیده شده و دو سنگ همواره زنجیرهای او را می‌چونند. او پیوسته می‌کوشد تا خود را از بند رها کرده از غار بگریزد و کشور را ویران کند. ولی مطابق افسانه، آهنگران ارمنی هر روز یکشنبه با پتکه‌های گران چندین ضربه بر سندانهای خود می‌کوبند و با هر صدایی که از کوبیدن پتک آهنگران برمی‌خیزد زنجیرهای «آرتاوازد» محکم‌تر می‌شوند.<sup>۱۳</sup>

بار دیگر همین طرح را در ساختمان افسانه تروژی مربوط به «لوکی در بند» می‌بینیم. «لوکی» که مطابق اعتقادات دینی کهن مردم اسکاندیناوی موجودی اهریمنی و تاحدودی مظهر شر در مجمع آیزدان ژرمنی است، بعلت شرارتهای متعددش و اینکه

11- H. S. Nyberg, La Legende de Keresáspa, in: Oriental Studies in honour of C. E. Pavry, London, 1933, pp. 336-352.

12- Moses Khorenats'i, History of the Armenians. Tr. by R. Thomson, P. 204 f; Eznik, De Deo. P. 136.

۱۳- این افسانه یادآور بعضی از روایات ایرانی است که مطابق آن فریدون بر فراز کوه البرز در دهی موسوم به «قریه‌الحدادین» آهنگرانی را برگماشته است که با فسون همواره در آنجا ماندگارند و پیوسته و دمام با پتکه‌های خویش بر سندانها می‌کوبند و آبی در این کار سستی و درنگ نمی‌دارند و مطابق افسانه این آهنگران طلسم بیوراسند تا او بند خود را نکشاید. او همواره بند و زنجیرهای خود بلیسد و آنها را نازک کند. چون این پتکه کوفته شود، زنجیرها به حال نخستین خود بازگردند. ر.ک. البلدان ابن فقیه، ترجمه ح. مسعود، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۱۶. قس. مجمل‌التواریخ والقصص، ص ۴۶۷.

مستقیماً در کشتن ایزد «بالدر» (Baldr) دست داشته، توسط خدایان با بندی جادویی<sup>۱۴</sup> به صخره‌ها بسته و ماری بر فراز سرش آویزان است که زهر او مستقیماً بر چهرهٔ باز «لوکی» فرو می‌ریزد و تقدیر بر آنست که او تا پایان جهان همچنان دریند بماند و در آخر زمان بندهای خود را گسیخته و در نبرد نهائی بدست ایزد «هایدمال» (Heidmal) کشته خواهد شد.<sup>۱۵</sup>

باز این طرح را در افسانهٔ مربوط به "midgardsorm" که اژدهای جهانی است می‌بینیم. درین افسانه، «ثور» (Thor) خدای پیروزی در اساطیر شمالی در نبرد نخستینی که با این اژدها داشته موفق به کشتن او نمی‌شود و این کرم (= اژدها قس. کرم هفتواد) ترسناک و مهیب همچنان در دریای محیط زنده است تا بار دیگر در نبرد نهائی با خدای «ثور» درآویزد.<sup>۱۶</sup>

همچنین بنظر می‌رسد داستانهای مربوط به دو گرگ زنجیری بنامهای "Garm" و "Fenrir" که در اساطیر ژرمنی مربوط به پایان کار جهان آمده که با رسیدن رستاخیز زوزه کشیده و خواهند کوشید تا بندهای خود را بگسلند، از روی همین مضمون اسطوره‌ای ساخته و پرداخته شده‌اند.<sup>۱۷</sup> البته واقفیم که برخی از محققین تنها با یک ارجاع کوتاه و مختصر به کتاب معروف و مهم «اولریک»، محقق دانمارکی،<sup>۱۸</sup> سعی می‌کنند تا این مشابهت‌ها را نادیده بگیرند. ولی مطمئن نیستیم که آیا این محققان با خبرند که در حال حاضر بسیاری از متخصصان فن فرضیهٔ «اولریک» را کنار گذاشته و برآندند که این افسانه‌ها بازماندهٔ یک روایت اصلی هند و اروپایی می‌باشند.<sup>۱۹</sup>

۱۴- مطابق یک روایت ایزدان پسران «لوکی» بنامهای "Vali" و "Nari" و "Narfi" را گرفته و یکی از آنان را بصورت گرگی درآوردند که برادر خود را درید و بند جادویی «لوکی» را از روده‌های پسر شکم دریدهٔ او ساختند. رک.

Brian Branston, *Gods of the North*, London, 1970, P. 276.

15- Voluspa, Str. 51, Baldrs Draumar, Str. 14; úlf Uggasson, Husdrápa, cf. Snorri, Gylginnig, 38; B. Branston, *God of the North*, 1955, pp. 275-294.

16- Snorri, Gylf 32, 38; cf. Voluspa, p. 56; A. Olrik, *Ragnarök*, p. 331 ff.

17- E. Turville - Petre, *Myth and Religion of the North*, London, 1964, pp. 280-281.

۱۸- محقق یاد شده در کتاب مهم خود بنام "Ragnarök" کوشیده است که اساطیر رستاخیزی اسکاندیناویایی را ترکیبی از اجزا و بخشهای کوچک متفاوتی بداند که اجزای تشکیل دهندهٔ آن از منابع مختلف شرقی و مسیحی از جمله روایات ایرانی بوام گرفته شده است. رک.

A. Olrik, *Ragnarök*, German Tr. by W. Ranisch, 1920.

19- G. Dumézil, *Loki*, 2nd ed. 1959, p. 201; *Le Dieux des Germains*, pp. 103-104.

همچنین در اساطیر یونان نیز روایاتی دربارهٔ موجودات شریر و دیوهای به بند کشیده وجود دارد که بنظر من از لحاظ بحث مربوط به ضحاک دربند حائز اهمیت اند و ظاهراً از دید اسطوره‌شناسان تطبیقی دور مانده‌اند. بنابر روایت هزیود، پس از آنکه «ژئوس» بر «تایفون» (typhon) اژدهای عجیب غلبه می‌کند، او را به دوزخ (تارتاروس = tartaros) می‌افکنند. درحالی‌که تایفون هنوز زنده است زیرا که او نیز همانند شکست دهنده و فاتح خود، نمیراست. داستان دیگری نیز در این مورد روایت شده که مطابق آن ژئوس پس از جدال طولانی با اژدهای تایفون، ویرا تا جزیرهٔ سیسیلی تعقیب کرده و بعد از غلبه بر او ویرا درحالی‌که هنوز زنده است در زیر کوه «آتنا» (Aitna) مدفون می‌سازد. «پیندار» در یکی از اشعار خود او را چنین وصف می‌کند: «تایفون با یکصد سرش که زماۀ دیر سال به دایگی او برخاسته و او را در غار مشهور سیسیلی پرورانده، اکنون در میان زمین و بلندیهای تاریک کوه خوابیده است و پرتگاههای پر سرآشیب و کوه آتنا بر روی سینۀ خشن او بسختی سنگینی می‌کنند و هرچند گاه یکبار گدازه‌های مهیبی از آتش و دود به‌هوا پرتاب می‌کند».<sup>۲۰</sup>

همچنین مطابق روایات یونانی غولهای دیگری نیز وجود دارند که در زیر کوهها یا برخی از جزایر مدفون و محبوس‌اند از جمله: "Enkleidos" که الههٔ «آتنه» جزیرهٔ سیسیلی را بر روی او افکنده است و "Polybotes" که «پوزئیدون» خدای دریاها ویرا در زیر تخته سنگی بزرگ در بند کرده است.<sup>۲۱</sup> همچنین نباید افسانهٔ معروف «پرومتۀ دربند» را که در کوههای قفقاز بسته است<sup>۲۲</sup> از نظر دور داشت. ازاینرو، اگر با دقت و حوصلهٔ بیشتر اساطیر ملل را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم، به احتمال زیاد علاوه بر داستانهای یاد شده در بالا حکایات دیگری نیز دربارهٔ اژدهایان و دیوان دربند در نقاط مختلف جهان خواهیم یافت.

بنابراین، با توجه به مجموع آنچه که گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که افسانهٔ ایرانی «ضحاک دربند» یک داستان استثنائی و منحصر بفرد که در دورانهای بعدی ساخته و پرداخته شده باشد نیست. بلکه حلقه‌ای است از زنجیر بلندی که تعداد زیادی از افسانه‌های هند و اروپایی را بهم می‌پیوندد. زنجیری شاید اندکی درازتر از آنکه اژدهای بیچاره با آن به بند کشیده شده است.

20- Pindar, Pythion Odes, I, 15-30, The Odes of Pindar tr. by Sir John Sandys, The Loeb Library ed. 1957, P. 157; cf. Apollodorus, The Library, I, 6, 3 tr. by Sir James Frazer, Loeb Library ed. Vol. 1, P. 51.

21- H. J. Rose, A Handbook of Greek Mythology, 1959, P. 58.

22- Louis Séchan, Le Myth de Promethee, Paris, 1951; W. Miller, Promethische Sagen im Kaukasus, in Russische Revue. 1893.